في تركيب بسم الله الرحمن الرحيم اوائل الصلوة.

الحمد لله رب العالمين وبه نستعين واليه المعين وصلى الله على محمد واله الطاهرين

وبعد اين چند كلمه ايست در تركيب واعراب اذكار واوراد نماز كه اين احقر

محمد بن مرحوم ميرزا اسد الله نوري الحسيني الشوشتري طاب ثراه وجعل

الجنة مثواه بقلم تحرير در آورده است كه از خواهش بعض اجلاء اصدقاء و روحاني معظم له بود

معهود شوق مكرم

خبر از براي اينكه فاعلش ضمير است در او مستتر كه بر مبتدا برميگردد

الله اكبر الله مبتدا اكبر افعل التفضيل مفضل منه اش محذوف است

خداوند بزرگ تر است از هر شيئي يا بزرگ تر است از اينكه وصف كرده شود

يا مثل آنكه وصف كرده شود باشد كه من كل شيئي باشد ~~...~~ اشهد ان لا اله الا الله اشهد

شهادت ميدهم اينكه نيست خدا

در تقدير ثاني ظاهرا بهتر است از جهت اينكه در بعض اخبار چنانچه در وسائل است نهي وارد شده است از تقدير اول و علتش بعد از تامل ظاهر ميشود بلي تقدير ثاني صحيح است با اراده معناي صحيح از آن

فعل مضارع صيغه متكلم وحده فاعلش ضمير مستتر است وجوبا كه انا

نيست هيچ خدائي مگر خدا واجب الوجود باشد

باشد ان مخففه از مثقله و اسمش محذوف است كه ضمير شان

باشد لا نفي جنس اله اسمش مركب شده است با لا مبني بر فتح

شده است و خبر لا محذوف است كه موجود باشد كه خود او مستثني

اسم جنس

لا في الغالب حذف...

بنه است پس کلام تام است الّا حرف استثناء و الله مستثنی

و الّا با الله بدل است از مرجع محذوف بدل بعض از کل و با اینکه

الّا الله صفت از برای آلهه است با اینکه الّا در محل غیر واقع شده

باشد و بمعنی غیر باشد و خبر لا محذوف است که موجود باشد تقدیرش

میشود لا اله غیر الله موجود اشهد ان محمداً رسول الله اشهد فعل مضارع
شهادت میدهم باینکه حضرت محمد ص رسول و فرستاده خدا است

کما تقدم ان حرف مشبهة بالفعل محمداً اسمش رسول خبرش

الله مضاف الیه رسول اشهد ان علیاً ولی الله اشهد فعل مضارع
شهادت میدهم باینکه حضرت علی ع ولی خدا است

کما تقدم ان کما تقدم علیاً اسمش ولی خبرش الله مضاف الیه

~~[illegible]~~

دلیل و اگر علیاً امیر المؤمنین ولی الله بنصب امیر و بودن

یعنی مستثنی منه در اینجا محذوف است [illegible]

الّا الله الّا نیز در محل رفع [illegible]

[illegible]

فعیل بمعنی فاعل صفت مشبهه صفت ازبرای اسم
العلیم نیز فعیل بمعنی فاعل صفت مشبهه صفت ثانیه ازبرای اسم

بین جار و مجرور ای من شر الشیطان ظرف لغو متعلق باعوذ نیز الرحیم فعیل بمعنی مفعول صفت مشبهه

واو در ولی خوانده بشود ابرالتوبس بدل یا عطف بیان است

از علیاً و ولی خبران است و اگر و ولی الله با واو در رفع ای خوانده

شود ای خبر میشود و ولی عطف بران حی اسم فعل امر بمعنی اقبل

من قتل سعدی بعلی. علی الصلوة حرف جر حی علی الفلاح

برای نماز بیائید

حی بمعنی بشتاب بسوی رستگاری حی کما تقدم

علی حرف جر خیر افعل التفضیل اصلش اخیر بضم مجرور

بعلی العمل مضاف الیه قد حرف تحقیق قامت فعل

مفرد مؤنث ... الصلوة فاعلش الله اکبر علی نحو ما تقدم

خداوند بزرگتر است

لا اله الا الله علی نحو ما تقدم فی اشهد ان لا اله الا الله بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر علی نحو ما تقدم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم اعوذ فعل مضارع صیغه متکلم وحده ضمیر فاعل در او مستتر است وجوباً بالله جار و مجرور ظرف لغو متعلق باعوذ السمیع ...

ابتدا میکنم بنام خداوند بخشنده رحم کننده است

چنانچه در مجمع البیان ...

بسم ۷ جار و مجرور ظرف است مستقر متعلق بعامل مقدر مثل ابتدی و ابتدأ

خداوندیکه رحم کننده است در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن و بس

اگر سوال نمایند که فعل آن است یا اسم باشد پس محلا جار و مجرور منصوب است زیرا که

مفعول به است و علت حذف عامل دلالت کردن حال است

بر او و لکن چون در اینجا متضمن معنی استعانه است لهذا تقدیر اینست استعینوا

است ای استعینوا بان تسموا الله باسمائه الحسنی و تصفوه بصفاته

~~ترکیب لفظ و کلمه است حرف و اسم ...~~

العلی الله ۶ مضاف الیه اسم الرحمن الرحیم صفت مشبهه

وصفت از برای الله ۷ الحمد مبتدا الف و لام در او از برای استغراق

حمد و ثنا مخصوص ... است از ... بضرب

افراد جنس است و حمد بمعنی شکر است مصدر است یعنی کل حمد من ای حامد کان ثابت لله

~~الله مجرور ... مرکب است از الف و لام تعریف ...~~

لله جار و مجرور متعلق بعامل مقدر بلفظ ثابت یا کون باشد خبر از برای

خداوند ... ثابت است

اسم علم از برای ذات پاک واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال و خالی از تمام صفات نقص و عیب است

الرحیم ۷ کلمه با الف و لام در آنها از برای تعریف است و صفت

~~و لفظ ... است~~

وصفت در اینجا و امثالش از برای مجرد مدح است

و ذکر بعضی اینکه در اصل مصدر است بمعنی تربیت و گفته شده است مصدر است

بمعنی اسم فاعل و میاید به معنی سید و صاحب و مولی کقوله تعالی [illegible]

اذکرنی عند ربک تعالی و قوله تعالی معاذ الله انه ربی [illegible] است از رب یرب و اصلش ربب بمعنه بر وزن صعب

احسن مثوای و قوله [illegible] ان ملک الالهه صفت مشبهه

ربها یعنی مولاها و گفته شده رب بمعنی رب و مالک و صاحب اختیار و سید مطاع است

ست صفة مشبهه است ان صفت تربیت کننده و پرورش کننده و صاحب اختیار

مشتق [illegible] ایست ۷ از فعل متعدی

بعد از العالمین جلش و صفت از برای الله مضاف سوی العالمین و الف و لام العالمین مضاف الیه

لازم [illegible] قرار داده شد بمعنی مالک یا بمعنی مصلح بجمیع موجودات است

و عالمین جمع عالم بفتح لام اسم [illegible] است الرحمن الرحیم صفت مشبهه صفت بعد از

که این صفت رحم کننده است در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت [illegible]

و عالم اسم جمع است مثل

جیش و قوم و رهط است صفت از برای الله مالک بمعنی صاحب اختیار صفت بعد از صفت

او مشتق از علامت

زیرا که دلالت میکند

صانع او و معروف [illegible]

ناس این است عالمین

عبارة از جمیع مخلوقات

است و دلالت میکند [illegible] یوم مضاف الیه مالک الدین مضاف الیه یوم [illegible]

بر او [illegible] جزا است روز قیامت باشد

رب السموات و الارض

و ما بینهما [illegible] یوم الدین روز جزا است که روز قیامت باشد ایاک نعبد و ایاک

نستعین ایاک ضمیر منفصل منصوب مفعول مقدم از برای نعبد

یعنی طلب اعانت [illegible]

دیاری [illegible] و نعبد [illegible] افاده حصر است نعبد فعل مضارع صیغه متکلم مع الغیر

۹

نعبد الاّ ایاک نعبد ... وصف ... مفعول ... فعل ... فاعل ... ضمیر در او مستتر است وجوبا تا فاعلش باشد و ایاک واو عاطفه

ایاک علی نحو ما سبق نستعین فعل ~~مضارع صیغه متکلم مع الغیر~~ علی نحو

اسبق این جمله عطف بر جملهٔ ایاک نعبد اهد نا الصراط المستقیم

هدایت ... راه ... ما ...

فعل و فاعل و مفعول اوّل الصراط مفعول ثانی الف و لامش از برای عهد

دین اسلام ... است

المستقیم اسم فاعل صفت از برای الصراط صراط الذین انعمت

راه آنچنان کسی که نعمت انعام فرموده ...

علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین صراط صفت ... از برای ...

برای ... بغیر ... غضب ...

الصراط بحیل انکه بدل از برای الذین اسم موصول در محل جر ...

بدل کل از کل ...

راه ... راه حق ...

انعمت فعل است و فاعل علیهم جار و مجرور متعلق به انعمت

ضمیر مجرور راجع بسوی الذین این جمله صله ... از برای الذین غیر

علیهم ... از ...

واصل در صراط علی ما فی ... سراط بسین است زیراکه مشتق از سرط است و صاد و سین ... قرائت شده است ... قرائت کرده است ... و انکه بصاد قرائت کرده ... اطباق ... از سین ... جهت اختصاص بالذین انعمت

سر دوم در او جایز است که بدل باشد از هم علیهم کقول ...

من الضن بمعنی البخل

شعر على حالة لو ان في القوم حاتما ... على جوده لضن بالماء حاتم

زیرا که حاتم مجرور شده است ببدلیت از ها در جوده و جایز است که بدل باشد

از الذین و جایز است صفت باشد از برای الذین اگر چه اصل در غیر

این است که صفت از برای نکره باشد لکن چون اینجا غیر مضاف شده

بسوی معرفه که ضد است از برای او باشد معرفه شده بجهة انحصار غیریت

در این صورت کقولک علیک بالحرکة غیر السکون زیرا که نیست اسم ...

من رضی الله عنهم ضدی غیر از مغضوب علیهم پس ... غیر المغضوب

علیهم بجهة تخصیص بالرضی عنهم هم چنین هرگاه مشهور بشود شخصی بمماثل تو

در شیئی از اشیا شمول علم یا شجاعت او یا غیر آن ذلک کبی گفته نبود جایز مثال سایه

شمول معرفه زمانیکه قصد بشود آنکسیکه مائل اولدر است دران شیئی از آنکه هر شیئی

که معلوم شده از برای تو بعینه از سائر افرادش او معرفه است المغضوب

در محل جر مضاف الیه غیر مغضوب اسم مفعول علامة الفع لام و چون الف و لام صورتش صورت حرف است لذا اعراب در اظهار نمیشود بلکه در ما بعدش ظاهر میشود

المغضوب الف و لامش الف و لام موصول علیهم جار و مجرور

متعلق بالمغضوب ولا الضالین واو عاطفه لا زائده بنابر قول بصریین من البصریین اینکه او زائده است

الف و لامش موصوله ضالین اسم فاعل عطف بر المغضوب بتقدیر

الضالین عطف بر المغضوب پس تقدیرش غیر المغضوب علیهم و غیر

الضالین و لا بمعنی غیر است بنابر قول کوفیین و الف و لام الضالین علی قول الکوفیین علی ما نقل عنهم

بنابر قول الف و لام موصول است بسم الله الرحمن الرحیم

علی نحو ما تقدم قل هو الله احد قل امر از نقل امین واوی
بگو ای محمد که آن خدا است یگانه

فاعل در او مستتر که انت باشد و جوباً بنا بر مذهبی محذوف است که یا محمد باشد

هو در او درجه است اول آنکه مبتدا باشد راجع بسوی مبدا آنکه خبر مشخص

والله صفت از برای الله دوم آنکه ضمیر شأن باشد مبتدای اول

والله مبتدای ثانی و احد خبر از برای مبتدای ثانی و این جمله مبتدا و خبر در محل

رفع خبر از برای مبتدای اول که هو باشد آنکه یا مبتدا است و الصمد خبر است قضیه مبتدا و ما بعد او در محل

خبر ثانی است و یا خبر است از برای مبتدای محذوف که هو باشد

و چرا بخبر باز طبقی میشوند بسوی او و در سر او شد

والصمد صفت است از برای الله محمد بنا بر آنکه در مجمع البحرین از بعضی

اعلام نقل فرموده اند بهترین تفاسیر آن است که موافق اصول

اهل لغة و مشهور بین اهل لسان است این است که ستبه و اقا بنا

سمیه

9
بنا بر اول خبر هو و بنا بر ثانی م

7
اصلش وحده بوده قلب کرده شده واو بهمزه مثل اناة که اصلش وناة بوده واو بناء بر اول صفت از برای الله و بنا بر ثانی م

میگویند که تفوق در سوددار داشته که قصد میکند سوی او در حوایج

شاسخ و امور شان در حدیث است همه قصد کرده شده در قلیل و

کبیر است در الصمد الصمد بفعال جمع صمد بصمده صمدا ای قصده و اراده

دعای اللهم انک حمدت من ملک پس باید برای خداوند او

همه سید که جمیع خلق از جن و انس قصد میکنند سوی او در حوایج و طلبی

میشوند سوی او در شداید لم یلد لم … قبل مخارج از ولد

بلد بزرن و … محروم … است که او باشد

به بیکرد … این جمله در محل رفع صفت از برای الصمد

برایکه خبر باشد و صفت بعد از صفت است از برای الله اکر

و سوددار … از سال … سوددار … میگویند … سید … آنکه … بعد از آن اطلاق کردند … سوددار … که … باشد … ساده … بیلمچه

عاطفه آلم کازم

الحمد صفت ماشه از برای الله ولم و لد عاطف بر لم یلد ولم یکن
دائماً است نه زاییده شده است و هیچ کسی نیست
واین صفت دلیل نفیانه

۳ فعل مضارع مجهول نائب فاعلش ضمیر مستتر که هو تا جمع بشود الله نیز هم

واو عاطفه لم حرف جزم عطف بر لم یلد یکن فعل مضارع کانه ناقصه

۴ له جار مجرور ظرف است لغو متعلق به یکن کفوا خبر مقدم احد اسم موخر یکن
همتا
احدی
از برای او

خبر مقدم از برای یکن و سه جور قرائت شده است کفوا بضم فا و نصب واو و کفوا بضم فا و نصب همزه و کفوا بسکون فا و نصب همزه

ومحتمل است که له متعلق بکفوا باشد و نصب بر حالیت خبریه افاده حصر باشد لا اله الا الله

الا اله الحلیم الکریم لا از برای نفی جنس اله اسمش مرکب شده است
خدا موجودی بحق نیست بجز خدای یکتای بی همتا که این صفت دارد صاحب حلم و کرم است
الا الله کاسم خبر محذوف الا الله
تا لا و مبنی بر فتح شده است الحلیم الکریم هر دو صفت مشبهه صفت خدا از برای
بر رفع و دو هر دو

الله لا اله الا الله العلی العظیم لا اله منتشر الا الله کاسم
نیست خدایی موجود بحق مگر خدای یگانه یکتا که این صفت دارد بلند مرتبه و بزرگ است
معبود حقیقی
مرضی

العلی العظیم هر دو صفت مشبهه اند صفتند از برای الله سبحان الله
پاک و منزه
سماع هر دو

رب السموات السبع سبحان اسم مصدر منصوب بفعل مقدر که
منزه کردند خدا و نه برا نه این صفت دارد پروردگار آسمانهای هفت گانه است
رب

اسبح باشد بنا بر مفعول مطلق بعول انه مضاف الیه رب صفت مشبهه صفت؟

بتقدیر لام اختصاص؟

از برای رب السموات مضاف الیه السبع [illegible]

الیه رب بتقدیر لام اختصاص بنیه

ورب الارضین السبع واو عاطفه رب عطف بر ان رب

واین صفت دارد پروردگار زمینهای هفت گانه است

صفت از برای السموات زیراکه تانیثش بعدم تا است و در معنی جمع است لذا مطابق است با موصوف

رب مضاف لوی الارضین مضاف الیه السبع صفت از برای الارضین لذا ذکر جمع

ان چیزهائیکه

الیه وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم واو عاطفه

و پروردگاران [illegible] در آنها و هر چه در میان [illegible] پروردگار عرش بزرگ است

این آسمان و زمین است و این صفت دارد

ما موصوله در محل جر عطف بر الارضین فیهن جار مجرور متعلق

بمن در محل جر ظرفیت مستقره

بعامل مقدر یکه یکون باشد صله وعائد از برای ما وضمیر هن رجوع کرد

لوی السموات والارضین وما بینهن کذالک واو عاطفه

باعتبار مجموع

رب بمعنی مربی و [illegible] مالک و صاحب اختیار عطف [illegible] اول

که خراست از ... [illegible]
... [illegible]
حال از فاعل ... [illegible]
تقدیرش اسبح تسبیحا ربی العظیم
و انا متلبس بحمده

العرش مضاف اليه رب العظيم صفت از براي العرش واو
[illegible]

ستمنا فيه الحمد لله رب العالمين وعلى ما اشتق سبحان ربي
حمد وثنا مخصوص خداوندیست که تربیت کننده و پرورش دهنده
و صاحب اختیار جمیع موجودات است

العظیم وبحمده سبحان اسم مصدر جمله منصوب است باسبح مقدر
تسبیح میکنم تسبیح کردنی یعنی منزه میکنم منزه کردنی
باینکه مفعول مطلق باشد واز اسماء لازم الاضافه بسوی مفردات خواه

مضاف اليه اسم ظاهر باشد خواه ضمیر رب مضاف اليه سبحان یاء
پروردگار منزه از هرچیزیکه سزاوار
جناب اقدس او نیست

مضاف اليه رب العظيم صفت از براي ربي واو حاليه بحمده جار ومجرور
که این صفت دارد بزرگ است
در حال آنکه متلبسم بحمد او

متعلق بفاعل مقدر که متلبس باشد

فعل ... [illegible] سمع الله لمن حمده سمع فعل ماضی ... [illegible]
... [illegible] اجابه میفرماید

علم بعلم الله فاعلش لام حرف جر من اسم موصول بمعنی الذی

و در اربعین در حدیث سبح شیخ بهائی قدس سره میفرمایند سبحان مصدر است مثل غفران بمعنی تنزیه است و استعمال نمیشود مگر مضافا و منصوب است بفعل مضمر مثل معاذ الله و ایضا معنی سبحان ربی انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه عز وجل ... مضاف است بسوی مفعول پس بنا بر این فرمایش فعل مقدر اسبح است ای اسبح سبحان ربی ای انزهه و کذا تنزیها عما لا یلیق به ... فی المجمع ... واو در وبحمده یا حالیه

و یا اینکه واو زایده است و باء بحمده از برای مصاحبه است متعلق است و متعلق باسبح مقدر یعنی منزه میکنم ... [illegible]

... [illegible] عطف بر جمله اسبح ... [illegible] دو جمله میشود

... [illegible] اورا ... [illegible] عباد ... [illegible]

در محل جر مجرور بلام این جار مجرور ظرف است لغو متعلق بسمیع [illegible]

فی ذکر الرکوع

و اعلاوش باشد سبحان ربی الاعلی وبحمده که سبق استغفر الله

تسبیح میکنم تسبیح کردنی پروردگار بزرگ را [illegible]

ربی و اتوب الیه استغفر صیغه متکلم وحده فاعل [illegible]

و آمرزش را از خداوندیکه پرورش دهنده من است و بازگشت میکنم بسوی او

الله مفعولش ربی مضاف و مضاف الیه صفت از برای اسم

واو عاطفه اتوب [illegible] الیه متعلق باتوب جمله عطف بر اول

فعل مضارع صیغه متکلم وحده فاعل [illegible]

جمله بحول الله وقوته اقوم واقعد بحول جار مجرور متعلق باقوم

یعنی بسبب حول و یاری خداوند و قوه او برمیخیزم و مینشینم

و تقدیم ظرف [illegible] افاده حصر است [illegible] مضاف الیه حول و قوته

اسم علم [illegible]

عطف بر حول اقعد فعل مضارع صیغه متکلم و فاعل [illegible] واقعد عطف

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سبحان

پاک و منزه میکنم [illegible] منزه کردنی خدا را و حمد و ثنا مخصوص است

از برای خداوند و نیست خدائی [illegible] مگر [illegible] خداوند بزرگ است

---

فعل مضارع

جمله فعل ماضی از باب علم

یعلم فاعلش ضمیر است در او مستتر و هو باشد راجع بسوی من او مفعولش

این جمله صله و عائد از برای من

و در اربعین در شرح [illegible] حدیث [illegible] سمع الله لمن حمده [illegible] معنی استجاب [illegible] متعدی شده است بلام [illegible] تضمین شده است معنی اصغا [illegible] پس [illegible] [illegible] لا یسمع الملأ الاعلی [illegible] [illegible] لمن حمده [illegible] اجاب [illegible] [illegible] سماع اجابه است [illegible] اعوذ بک من دعاء لا یسمع ای لا یستجاب و لا یعتد به [illegible] ای فهمت معنی لفظه [illegible]

مصدر مفعول مطلق از برای فعل مقدر که نسبح باشد الله مضاف الیه سبحان

جار مجرور ظرف مستقر

واو استینافیه الحمد مبتدا لله متعلق بعامل مقدر که ثابت باشد

الف و لامش از برای استغراق افراد جنس

خبر از برای الحمد و لا اله الا الله و الله اکبر کاشف بسم الله و بالله — استینافیه

ابتدا میکنم باسم خدا
و طلب یاری میکنم

اسقاط همزه

بسم با جاره مجرور متعلق بعامل مقدر که ابتدی باشد الله مضاف الیه

علی صفت عموم

اسم واو عاطفه بالله با حرف جر از برای استعانه متعلق بعامل

مقدر که استعین باشد این جمله عطف بر آن جمله و الحمد لله واو استینافیه

بضم حاء مؤنث احسن
اسم تفضیل فاعلش ضمیریست
در او مستتر که هی باشد

الحمد مبتدا الف و لام از برای استغراق افراد جنس لله جار مجرور متعلق

ظرف مستقر

بعامل مقدر که ثابت یا یکون باشد خبر از برای الحمد ذات الاسماء الحسنی

انتهی

کلها لله واو استینافیه الاسماء مبتدا الحسنی مرفوع المحل

محلا مرفوع است از برای صفت

جمع اسم

هاء مضاف اليه راجع بسوى الاسلام

صفت از برای الاسماء كلّها تاكيد مثنّى از برای الاسماء لفظه [illegible] متعلق [illegible]

جا بل معد [illegible] يالكون [illegible] از برای الاسماء انجمله [illegible] اشهد ان [illegible]

لا اله الا الله وحده لا شريك له اشهد ان لا اله الا الله

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ تاويل مصدر مفعول

او ان مصدريه با ما بعدش كه صلة اش باشد

باشد از برای اشهد تقدير اش اشهد عدم وجود اله غير الله وحده

هاء مضاف اليه وحده
~~صفت از برای الاسم~~ لا از برای نفى جنس ر [illegible] اسمش مركب

شده است با لا و مبنى بر فتح [illegible] است خبرش محذوف است كه موجود

باشد له جار و مجرور متعلق بموجود محذوف انجمله در محل نصب حال ثانيه [illegible] لا شريك له ظرف مستقر

[illegible] از برای الله هذا اشهد ان محمداً عبده ورسوله
در ابطال [illegible] لنا است [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] حضرت [illegible] عبده و ان

[illegible] و بعد [illegible] رسالت او است بسوى مردم

واجب الوجود مستجمع جميع صفات كمال
و خالى از تمام صفات نقص
حال كونيكه منفرد و يكانه است
[illegible]
حال كونيكه [illegible]
نيست [illegible]
موجود
از برای [illegible]

[illegible] از برای اسماء الاول الاضافه [illegible]
از [illegible] الله [illegible]
[illegible]

ان بالسلام و خبرش [illegible]
مصدر [illegible] مفعول [illegible]
برای اشهد [illegible]
و اشهد [illegible] لازم

واو عاطفه اشهد ما سبق ان حرف است از حروف مشبهة بالفعل

شهد بر محمدا اسم ان عبده و خبرش ها مضاف الیه [illegible] واو راجع است

و رسوله عطف بر عبده اللهم صل علی محمد و آل محمد

ای خدا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد [illegible]

منادا بحرف [illegible] و عوض [illegible] هم شده [illegible]

صل امر [illegible] فاعلش [illegible] است [illegible] وجوبا که انت باشد

علی محمد ظرف است لغو متعلق بصل و آله عطف بمحمد

مضاف الیه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته

سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکات [illegible]

پیغمبر [illegible]

السلام مبتدا علیک ظرف است مستقر متعلق [illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible] السلام ای منادا [illegible] حرف ندا [illegible]

[illegible]

معلوم نیستش تا رانده از برای تنبیه عوض از مضاف الیه

النبی برفع صفت از برای ایها واو عاطفه رحمة مبتدا الله

فصل بین فاعل بین مخبر م

و در حقیقة او منادی است چون با الف و لام است و حرف ندا موا وید اخل نبود لهذا ایها را فاصله اوردند بجهة جواز ندا او و او را صفت قرار دادندم

مضاف الیه و خبر محذوف است بقرینه سابق که علیک باشد

تقدیرش ورحمة الله کان علیک رنجمله عطف بر جمله السلام علیک

ای وبرکاته کان علیک م

وبرکاته کذلک السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

سلام از جانب خدا بر ما که نماز گذارنده گانیم و بر جمیع بندگان خدا که این صفت دارند صالح و شایسته باشند

السلام مبتدا علینا ظرفی است مستقر متعلق بعامل مقدر که بود

از جن و انس و ملائکه باد و رحمة خدا و برکات او عزوجل

باشد خبر از برای السلام واو عاطفه علی عباد الله عطف بر علینا

متعلق بعامل مقدر الله مضاف الیه ای و السلام کان علی عباد الله م

اسم فاعل جمع مذکر م

الصالحین صفت از برای عباد الله السلام علیکم ورحمة الله

سلام از جانب خدا بر شما ای جمع مؤمنین

وبرکاته کما سبق فی السلام علیک والحمد لله رب العالمین

تمت فی یوم الخمیس السادس عشر من صفر المظفر

۱۳۲۹ سنه

قاعدهٔ کلیه در استثناء مکرر

بسم الله الرحمن الرحیم فی ارشاد المفید قدس سره

فی ذکر القائم عجل الله تعالی فرجه وکان الامام ع بعد ابی محمد علیه السلام ابنه المسمی باسم رسول الله صلی الله علیه واله المکنی بکنیته ولم یخلف ابوه ولدا ظاهرا ولا باطنا غیره وخلفه غائبا مستترا الخ

فی الوسائل سندا عن سید العابدین عن علی بن الحسین علیهما السلام

قال ع حق الله الاکبر علیک ان تعبده ولا تشرک به شیئا

بدانکه در استثناء مکرر هرگاه بحرف عطف باشد مثل له علی عشرون دینار الا خمسة والا اربعة والا ثلثة همه استثناء از مستثنی منه میشوند پس بنا بر این در اقرار هشت دینار بر مقر لازم میاید زیرا که خمسه واربعه وثلثه از عشرون استثناء شده باقی میماند هشت دینار و هم هرگاه استثناء ثانی وثالث مثل هم بمقدار استثناء اول باشد مثل له علی عشرون الا خمسة الا خمسة پس در این مثال ده دینار بر مقر لازم میاید زیرا که ۲ خمسه که استثناء شد باقی میماند ده دینار و هم چنین هرگاه استثناء دویم بیشتر باشد از اول مثل له علی عشرون الا خمسة الا عشرة پس در این مثال پنج دینار بر مقر لازم میاید و اگر بمقدار استثناء بعد کمتر باشد از ما قبل خود وبدون عطف

[illegible]